

توسعه و منازعات قومی

مجتبی مقصودی^۱

مقدمه

در یکی از ساده‌ترین و در عین حال گویاترین تعاریفی که از توسعه صورت پذیرفته است، توسعه به مثابه جریانی چند بعدی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) دانسته شده است که در حرکت پیش‌رونده خویش کاهش فقر، بیکاری، نابرابری و صنعتی شدن هر چه بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و افزایش مشارکت مردم در امور روزانه سیاسی را در پی دارد. (۱)

این جریان در جوامع مختلف، به صور و اندازه‌های گوناگون، پیگیری، اعمال و تجربه شده است؛ بدین لحاظ در درجه‌بندی سطوح توسعه ما جوامع چهارگانه‌ای را قابل تشخیص دانسته و در ضمن مباحث این قسمت، خطوط

درباره علل و زمینه‌های بروز منازعات قومی به دست پژوهشگران و دست‌اندرکاران مسائل قومی در سالهای اخیر تحقیقات گسترده‌ای صورت پذیرفته است و هر یک از این محققین با پرداختن به زوایا، ابعاد و اجزایی سعی در تبیین این موضوع داشته‌اند. این مطلب حکایت از اهمیت بسیار زیاد مسأله قومیتها دارد که در جمهوری اسلامی ایران نیز هم‌اکنون نقش قابل توجهی را ایفا می‌کنند. مقاله پیش رو با دستمایه قرار دادن مباحث توسعه و نیز دیدگاههایی که نسبت میان توسعه و بحرانهای قومی را مورد دقت نظر قرار داده‌اند درصدد به دست دادن تحلیلی همه جانبه از این دیدگاهها است.

مؤلف با طرح چهار دیدگاه در زمینه توسعه و ستیزه‌های قومی؛ یعنی نظریات سنتی، جدید، مرحله‌گذار و فرانوگرایی، ضمن به دست دادن تصویری نسبتاً جامع از این حوزه پژوهش، به بررسی مسایل ایران پرداخته و با توجه به تئوریهای گفته شده، مسایل قومی ایران در دوران معاصر را به شکل مختصری تبیین می‌کند. در مجموع نظرات طرح شده زمینه مناسبی را برای ارزیابیهای انتقادی بعدی فراهم می‌آورد.

حد فاصل هر یک را با دیگر جوامع نشان خواهیم داد.

در تشریح رابطه میان توسعه و کشمکشهای قومی سؤالاتی در ذهن می‌آید که پاسخ به آنها در درک بهتر و دقیق‌تر این دو مفهوم مؤثر تواند بود.

مثلاً؛ چه رابطه‌ای میان توسعه و هویت‌های قومی وجود دارد؟ آیا فرآیند نوگرایی موجب استحاله، ادغام و کم‌رنگی هویت‌های قومی می‌گردد؟ یا بر عکس حرکت به سوی مدرنیزه کردن کشور رشد

هویتهای قومی را در پی آورده و تقاضای گروههای قومی برای کسب جایگاه بهتر در هرم قدرت سیاسی، ثروت و شأن اجتماعی را افزایش خواهد داد؟ دوران گذار چه تأثیری بر مناسبات قومی برجای خواهد نهاد؟ فرجام درگیریهای قومی در مرحله فرانوگرایی^۱ چگونه خواهد بود؟ و سرانجام این که ستیزه‌های قومی در چه شرایطی افزایش پیدا خواهد کرد؟

در پاسخ به سؤالات بالا و در دسته‌بندی نظریه‌پردازیهای انجام شده - همچون تقسیم‌بندی جوامع - به ترتیب زیر چهار دیدگاه عمده قابل شناسایی است که هر یک با استدلال خاص خود درصدد پاسخگویی به موارد طرح شده هستند:

(۱) نظریه‌پردازیهای سنتی درباره توسعه و هویت قومی

(۲) نظریه‌پردازیهای جدید درباره توسعه و هویت قومی

(۳) نظریه‌پردازیهای مرحله گذار

(۴) نظریه‌پردازیهای دوران فرانوگرایی درباره توسعه و هویت قومی

الف - نظریه‌پردازیهای سنتی درباره توسعه و هویت قومی

تا چند دهه قبل اکثر پژوهشهای انجام شده درباره فرآیند توسعه، تکیه و تأکید بر هویتهای قومی را خاص جوامع عقب مانده دانسته، بر این باور بودند، جوامعی که به لحاظ ساخت اقتصادی و اجتماعی در مراحل عقب مانده تری هستند در این باره با مشکلات بیشتری مواجه‌اند.

طیف وسیعی از جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان توسعه و نوسازی در تجزیه و تحلیلها و مقایسه‌های خود از جامعه سنتی و جامعه صنعتی بر این ادعا پای می‌فشرده که تفاوتها و اختلافات قومی در روند مدرنیته شدن به تدریج رنگ خواهد باخت؛ (۲) نقشهای کارکردی مهمتر از نقشهای ناشی از وفاداریها و علائق سنتی خواهد شد و منافع عمومی و خصوصی عملاً بر اصول سنتی پیشی خواهند گرفت. از دیگر سوی مذاکره، چانه زنی و گفتگو، شالوده زندگی سیاسی خواهد شد و مدارا و تحمل به شکل کثرت‌گرایی و در جهت احترام متقابل به خرده‌فرهنگهایی که وحدت‌ساز شده‌اند - نه وحدت‌سوز - غلبه خواهد کرد؛ (۳) در این میان تحصیل دموکراسی، رشد صنعت، کسب رفاه اقتصادی و بالا رفتن سطح تحصیلات به از میان رفتن حساسیتهای قومی کمک خواهد کرد. (۴)

تا زمان تسلط پارادایم "نوسازی" بر علوم اجتماعی، وجه غالب نظریه‌پردازیها درباره هویت قومی با بهره‌گیری از مفاهیمی از سنت وبری^۱ بدین شیوه سازماندهی می‌شد که فرآیند تغییر اجتماعی از سنتی به مدرن، از ساده به پیچیده و از «خاص‌گرایی»^۲ به «عام‌گرایی»^۳ بوده است. در این چارچوب، موضوعات قومی، موضوعی متعلق به «خاص‌گرایی» یا «ماقبل مدرن» است که فرآیند نوسازی در حال کنارگذاشتن آنست. بنابراین اگر آنها سر برآرند، به آنها به مثابه «مانع تغییر» یا

نتیجه « نوسازی ناقص» نگریسته می‌شود؛ و به همین خاطر اهمیت‌شان نزد نظریه‌پردازان اصولاً ناچیز است. (۵)

«هربرت اسپنسر»^۴ از نظرگاه مکتب تکامل اجتماعی بر این باور است که فرآیند تکامل اجتماعی، حرکت به سوی پیچیدگی فزاینده می‌باشد. ناموس خلقت یا قانون اعظم تکامل به نظر اسپنسر حرکت از سادگی به پیچیدگی، یا از وحدت به کثرت است. به نظر او جامعه انسانی با گذشت زمان «از توحش به تمدن و طی مراحل خاصی به حالت کنونی رسیده است و به طور کلی جوامع انسانی دارای روح ستیزه‌جویی و جنگجویی هستند و تنها با قدرت یافتن صنعت، آرامش بر جامعه سایه می‌اندازد.» (۶)

اسپنسر نوع جوامعی را که رابطه‌ای سازگارانه دارند کشورهای صنعتی یا کوشا و نوع دیگر که رابطه‌ای ستیزه‌جویانه دارند، کشورهای جنگجو می‌نامد.

نظریه‌پردازیهایی سنتی درباره توسعه و هویت قومی بر این مبادی تکیه دارد که اصولاً، عقب‌ماندگیهای اقتصادی و صنعتی، فقدان رشد سرمایه‌داری ملی و نبود بازاری یکپارچه و ملی، موجب بقای بازارهای محلی و منطقه‌ای با بده و بستان محدود در میان اقوام خودی شده است. ناتوانی سرمایه‌داری ملی در گشودن بازارهای داخلی و فقدان تقسیم کار منطقه‌ای با سلب امکان تولید انبوه از سرمایه‌داری داخلی، در عمل به استمرار این ناتوانی کمک کرده است.

در بعد سیاسی؛ حاکمیت نظام ملوک‌الطوایفی، وجود رؤسای ایلات، عشایر و اقوام، ناتوانی دولت مرکزی در تأمین و برقراری امنیت پایدار و همه‌جانبه برای کل جامعه، به‌ویژه برای مناطق دور افتاده قومی و مرزها، وجود مقادیر قابل توجهی اسلحه در میان گروههای قومی، از جمله زمینه‌هایی است که می‌تواند نظام حاکم را به مبارزه بطلبد.

در بعد اجتماعی و فرهنگی؛ ضعیف بودن امکانات ارتباطی و تکنولوژیکی، حیات خرده فرهنگهای قومی را در کنار فرهنگ و ارزشهای حاکم استمرار بخشیده است، به علاوه در بعد اجتماعی، سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی در نظام سنتی و تبعیت رده‌های مختلف قومی از این سلسله مراتب، این امکان را برای رهبران گروههای قومی پدید آورده است که در شرایط ضروری از این توانایی در مقابل دولت مرکزی بهره‌جویند و کشمکشهای قومی را بیش از پیش دامن زنند.

نمودار ۱: کاهش بحرانهای قومی در چارچوب نظریه‌پردازیهایی سنتی

در مقابل مسائل قومی کشورهای عقب مانده، نظریه‌پردازیهایی سنتی بر حذف این معادله در کشورهای توسعه یافته تأکید می‌ورزیدند.

مدرنیزاسیون در عرصه اقتصاد، با انباشت سرمایه و ایجاد توسعه تجاری - صنعتی، تقسیم کار فردی و اجتماعی - ملی و منطقه‌ای، تولید انبوه، خلق یک بازار ملی و برقراری روابط پولی میان آحاد مختلف مردم، ساخت اقتصادی حاکم را به اقصی نقاط تسری داده است .

در عرصه سیاسی؛ کشورهای توسعه یافته با استقرار دولت مقتدر مرکزی، در عمل موجبات برقراری امنیت، پایان بخشیدن به گردنکشیهای داخلی و سرکوب نیروهای گریز از مرکز را فراهم آورده‌اند.

در صحنه اجتماعی و فرهنگی نیز، گسترش ارتباطات و شهرنشینی، افزایش درآمد سرانه و سطح سواد، ایجاد پیوندهای قویتر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بین نواحی مختلف کشور، در عمل ناهمگونی خرده‌فرهنگهای قومی را با ارزشهای حاکم، برطرف ساخته و در نهایت موجب کاهش منازعات قومی گردیده است .

ب) نظریه‌پردازیهای جدید درباره توسعه و هویت قومی

اگر نظریه‌پردازیهای قدیم، مدرنیزه شدن جوامع را عامل استحاله و ادغام گروههای قومی بر می‌شمردند، نظریه‌پردازیهای جدید با تغییر جهت ۱۸۰ درجه‌ای، فرآیند مدرنیزاسیون را موجب آگاهی گروههای قومی دانسته‌اند، عاملی که بدان وسیله در مقابل هویت ملی و جهانی به مقاومت دست یازیده‌اند.

نمونه بارز این تغییر جهت در نظریات سابق، در دیدگاههای گابریل ای. آلموند، جیمز اس. کلمن و لوئیس دبلیو. پای^۱ سه تن از نظریه‌پردازان نامور در مسائل توسعه و نوسازی قابل رؤیت است. این سه پژوهشگر در پیشگفتار مشترک خود بر کتاب « منازعه قومی و توسعه سیاسی »^۲ با توجه به اوضاع و احوال جدید جهانی و بروز ستیزه‌های قومی در یوگسلاوی، بریتانیا، بلژیک و کانادا و بسیاری دیگر از کشورهای توسعه یافته صنعتی، با زیر سؤال بردن و نقد دیدگاههای قبلی خود و همفکران خویش در این که هر چه دولت ملی توسعه یافته‌تر باشد قومیت کم‌رنگ‌تر و کم‌توان‌تر است، افزوده‌اند که رشد فزاینده هویت‌های قومی را در حال حاضر - علیرغم قوام و دوام دولتهای توسعه یافته صنعتی - واقعیت جهان معاصر می‌دانند که این خود در شرایط جدید با تأثیرپذیری از نفوذ فزاینده هویت ملی، سازمان سیاسی، توزیع ارضی قدرت و سلطه فزاینده سازمانهای جهانی سر بر آورده است. (۷)

اصولا فرآیند مدرنیزه کردن، به دلیل نیاز به الگوهای جدید رفتاری، فشارهای همزمانی بر ادغام ملی و بر پایان مسأله قومیت وارد می‌کند که به نظر عده‌ای می‌تواند رودررویی سیاسی را سبب شود. در بعد اقتصادی و اجتماعی به گفته « بلانگر » « رستاخیز نهضت‌های قومی » از ۱۹۶۰ به بعد، در بسیاری از جوامع چند فرهنگی، باید ناشی از افزایش « رقابت قومی به‌ویژه رقابت شغلی، تلقی

شود، که این افزایش رقابت خودنتیجه فرآیند مدرنیزه کردن، به‌ویژه شهرنشینی، توسعه بخشهای درجه دو و سه اقتصادی، توسعه بخش سیاسی و افزایش میزان سازمانها تلقی گردیده است. (۸)

واکرکانر صاحب‌نظر برجسته مسائل قومی [و نویسنده مقالاتی چون: « اهمیت سیاسی ناسیونالیسم قومی در اروپای غربی»، « ناسیونالیسم قومی»، « از قبیله تا ملت؟ تاریخ دیدگاههای اروپایی»، « یک ملت یک ملت است و یک دولت یک گروه قومی است» و « ملت و افسانه آن»] در یکی از آخرین آثار خود با عنوان « ملی‌گرایی قومی: در جستجوی درک بیشتر» با رد دیدگاههای خوشبینانه نظریه‌پردازان سنتی و با استناد به ناهمگونی قومی اکثر دولتهای ملی معتقد است که « آگاهیهای قومی هنوز موضوعی است که در آینده تحقق خواهد یافت». (۹) به این ترتیب می‌توان انتظار داشت که افزایش آگاهیهای قومی در دوران نوگرایی ستیزه‌های قومی بیشتری را در آینده رقم بزند. جوامع توسعه‌یافته صنعتی به طرق دیگر نیز موجب افزایش آگاهیهای قومی شده‌اند. برای نمونه، افزایش تعداد رهبران سیاسی اقلیتهای قومی در پی تقسیم‌بندی مسکونی و شغلی آنها، به دفاع از حقوق این اقلیتها انجامید. چرا که در بعضی مواقع رهبران قومی اقدامات سازنده و مفیدی در دفاع از حقانیت و درخواستهای گروههای قومی خود انجام داده‌اند. (۱۰)

همچنین استقرار « دولتهای رفاهی»^۱ از جمله مواردی است که با افزایش سطح زندگی و رفاه اجتماعی، امنیت اقتصادی، کسب تخصص و بهبود جایگاه اجتماعی و اقتصادی این گروههای قومی قرین گردید به‌گونه‌ای که در مرحله بعد در جستجوی جایگاه بهتری در هرم قدرت سیاسی بودند. (۱۱)

کومار روپزینگه، پژوهشگر ارشد بنیاد تحقیقات صلح اسلو^۱ در مقاله خود با عنوان « اشکال خشونت و دگرگونیهای آن» با برشمردن درگیریهای قومی و هویتی به‌منزله یکی از رایج‌ترین و خشونت‌آمیزترین انواع منازعات، معتقد است که اگرچه ایده نوگرایی پیچیدگیهای زیادی داشته و محتوای جامعه‌شناسی را تشکیل داده است ولی هیچ‌یک از جامعه‌شناسان همچون اگوست کنت، سن سیمون، دورکیم، وبر، کارل مارکس و حتی آدام اسمیت به رشد خشونت همزمان با فرآیند تکامل نوگرایی چونان یک برداشت و موضع عمده توجه نکرده‌اند. هیچ‌یک از آینده‌گرایان نظیر: تافلر، فرانسیس فوکویاما و مولر و حتی اندیشه‌گران کلاسیک نقش خشونت را در ایده و مفهوم نوگرایی عاملی محوری ندانسته‌اند. تنها ماکیاول در این مجموعه یک استثنا است. در ادامه روپزینگه این باور مشروط را مطرح می‌نماید، که اگر گفتمان عقلانیت با نوگرایی همبسته و همراه است، پس قطعاً نوگرایی در بحران به‌سر می‌برد؛ چرا که تخریب سریع و شدید محیط زیست، حجم وسیع خشونت‌های اعمال شده بر موجودات زنده، نظامی‌گری، رواج ایدئولوژیهای خشونت‌بار،

نسل کشی، قوم کشی و قتل عام همه و همه قرن بیستم را به خونبارترین و فجیع‌ترین دوران تاریخ تبدیل کرده است، که این اقدامات با شرط همبسته جامعه نوگرا یعنی عقلانیت در تناقض است. کومار روپزینگه با طرح بحران نوگرایی و رابطه‌اش با خشونت به طرح این پرسشها می‌پردازد که آیا عقلانیت نهایتاً برضد خود اعمال می‌گردد و باعث نابودی خود می‌شود؟ آیا منطق و چهارچوبه‌های عقلانی جای خود را به صور دیگر تفکر و فرهنگها و سنتهایی می‌دهد که سرانجام عدم خشونت را در گسترده‌ترین مفهوم برای تمدن بشری تجویز می‌کنند؟

به باور روپزینگه، فرآیند جهانی شدن که به وسیله فراگردهای اقتصادی، محیطی و سیاسی انجام می‌پذیرد با تأثیر بر بسیاری از جوامع و ایجاد گرایشهای نیرومند، موجب تشدید درگیریها گردیده است. از دیگر سوی گسترش وسیع مصرف‌گرایی که بر همگونی و نونمایی فرهنگی تأکید داشته، به خیزش انتظارات و توقعات دامن زده است؛ و فرآیند همگون‌سازی در رویارویی با مقاومت تعدادی از فرهنگها و ملتها، عملاً به محلی شدن و داخلی شدن درگیریها و تعارضات کمک کرده است.

در واقع این جهانی‌شدن فرهنگ، با نیرومند ساختن حس جستجو برای هویت خود و بازگشت به خویشتن خویش، تعارضات و خشونتها را دامن زده است.

در جمع‌بندی نهایی روپزینگه باورمند است که اگرچه خاتمه جنگ سرد به از میان رفتن اشکالی از خشونت نظیر احتمال بروز جنگ هسته‌ای بین ابرقدرتها کمک کرده است، اما در درون مرزهای تعیین شده، تعارضات داخلی و از جمله ستیزه‌های قومی را تشدید کرده است. (۱۲)

در کنار واکر کانر و کومار روپزینگه، «سیکورات» نیز بر نقش مدرنیزاسیون در ایجاد بحرانهای قومی تأکید دارد. سیکورات معتقد است مدرنیزاسیون، به‌ویژه توسعه صنعتی بر اساس میزان رشد اقتصاد ملی، موجب توسعه ناموزون و استمرار و تعمیق هر چه بیشتر محرومیت مناطق عقب‌مانده می‌گردد. جنبه‌های دیگر مدرنیزاسیون نیز مانند گسترش اطلاعات و ارتباطات، کتابخوانی، تحرک اجتماعی در تلاقی با محرومیت‌های تعمیق یافته، آگاهی قومی را در پی داشته که خود این امر تنش‌زا می‌باشد. در مجموع از نظر سیکورات نقش مدرنیزاسیون با توجه به تناقضات ذاتی میان توسعه ناموزون و افزایش آگاهیهای قومی موجب تشدید منازعات قومی است. (۱۳)

نمودار ۲: افزایش بحرانهای قومی در چارچوب نظریه‌پردازیهای جدید

دوران گذار یک جامعه از سنتی به صنعتی بحران‌زاترین مقطع برای رهبری آن جامعه است. شمار زیادی از پژوهشگرانی که مرحله گذار را در جوامع گوناگون تجزیه و تحلیل کرده‌اند با مشاهده بحران‌زایی این دوران که بعضاً در ابعاد مختلف دامنگیر کشورهای در حال توسعه می‌باشد به تئوریزه کردن و دسته‌بندی این‌گونه مباحث پرداخته‌اند.

هسته اصلی نظریه‌پردازیهای مرحله گذار مبتنی بر این امر است که جوامع سنتی و جوامع صنعتی با مشکلات و تنگناهای کمتری از جمله هویت‌خواهیهای قومی و مسائل مبتلا به آن مواجه‌اند. سرشت در حال دگرگونی و تحول‌پذیر جوامع در حال گذار فضا و شرایط مساعدتری را برای بروز بحرانهای گوناگون مهیا می‌سازد. (۱۴)

در این نگرش، جوامع سنتی با ویژگیهایی چون: اقتصاد بسته، اقتدار سنتی و متمرکز، حاکمیت نظام فئودالیت و غالب بودن روستائینی، تحرک کم اجتماعی و محدودیتهای ارتباطی - اطلاعاتی، با کمترین تنشها روبرو هستند.

جوامع صنعتی نیز با از سر گذارندن این مراحل و با استقرار جامعه مدنی، اقتدار قانونی، توسعه صنعتی و رفاه اقتصادی و اجتماعی و... بحران کمتری دارند و احیاناً در صورت مواجهه از توانایی بالاتری برای حل و فصل آن برخوردار هستند.

نتیجه آن‌که، جوامع در حال گذار، با اقتصاد مختلط و در حال توسعه، با دگرگونی ارزشها و با دورنماهای متفاوت و نیز با تنشها و بحرانهای بیشتری دست‌به‌گریبانند و باید گفت توانایی این دولتها در مهار بحران در معرض نوسانات فراوان قرار داشته و به "اما" و "اگر"های بسیار وابسته‌اند. (۱۵)

تشریح بیشتر جوامع در حال گذار، به تفکیک در چهار حوزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی انجام‌شدنی است: به لحاظ اقتصادی این کشورها در حال تجربه فرآیند توسعه هستند. این روند با کاستیها، لغزشها، تنگناها، انتظارات فزاینده و آمال و آرزوهای دور و دراز همراه است. دور شدن از فضای آرام، ساده، صمیمی و بی‌دغدغه گذشته و حرکت به سوی ناکجا آبادی دور از دسترس و در این میان پا در هوایی، غم‌غربت، تنش، تغییر مداوم و رشد فزاینده انتظارات؛ در مقابل ناتوانی اقتصادی در پاسخگویی به موقع و مناسب به این تقاضاهای اقتصادی؛ از دیگر رهاوردهای این فرآیند است.

به لحاظ سیاسی، در این حوزه‌ها جامعه مدنی به مفهوم دقیق آن شکل نگرفته است، از این روی نشانی از مشارکت توده‌ها نمی‌توان یافت.

در این نظامها اگر هم مشارکتی وجود دارد به‌صورت نیم‌بند، تبعی و کم حاصل است که در نهایت، حرکتی در جهت مشروعیت بخشیدن به رژیمهای مستقر ارزیابی می‌گردد. در این حوزه‌ها «

تناوب قدرت»^۱ به منزله جزیی از نظام دمکراتیک (۱۶) جایگاهی ندارد. بدین خاطر راه حل مشکلات، رفع تنگناها و پیکارهای سیاسی نه از طریق مسالمت‌آمیز و در درون رژیم، بلکه از طریق شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز و خارج از رژیم انجام می‌پذیرد.

مشخصه حوزه اجتماعی در حال گذار وجود سطح سواد بالا، تخصص و درآمد سرانه متوسط (و در نوسان) و اقدامات مختلف درباره کنترل مولید است. فرآیند صنعتی شدن در این کشورها، سیل وسیعی از مهاجران را روانه شهرهای بزرگ و به‌ویژه بخشهای حاشیه‌ای آن کرده است. روند مهاجرت فزاینده، مشاهده و لمس شکافهای اقتصادی، طبقاتی و اجتماعی و به همراه عدم کارایی مناسب نظام اطلاع‌رسانی و مدیریتی، شرایطی را مهیا می‌کند که هر ناظر بی‌طرفی را نسبت به آینده و بقای نظامهای سیاسی این جوامع دچار شک و تردید می‌سازد. (۱۷)

در حوزه فرهنگی، ناتوانی در جذب و ادغام هویت‌های قومی در فرهنگ و ارزشهای حاکم، افزایش آگاهیهای قومی و برقراری روابط فرامرزی میان اقوام هم ریشه و تبار، به‌ویژه در سطح نخبگان گروههای قومی و حمایت بشر دوستانه و مداخله جهت‌دار منطقه‌ای و بین‌المللی در امر حقوق اقلیتهای قومی و نیز نبود بستری مناسب برای همسازی و هم‌نوایی فرهنگی محملی برای تنشهای قوم‌گرایانه در این جوامع است.

در سطح بین‌المللی، این کشورها به‌واسطه فقدان و یا ضعف قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک تحت تأثیر نظام بین‌الملل می‌باشند و نظام بین‌الملل نیز تمایلات و خواستهای خود را به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر این جوامع دیکته می‌کند. تحمیلات و تبعیضات قومی و نیز شرایط برشمرده شده، بستر مناسب افراط‌گریهای سیاسی - اجتماعی و محرک اصلی هویت‌خواهی و حرکت‌های تجزیه‌طلبانه در جهت دستیابی به آینده‌ای آرمانی خواهد بود. (۱۸)

نمودار: ۳ افزایش بحرانهای قومی در دوران‌گذار بر طبق نظریه‌پردازیهای مرحله گذار

نسخه‌های تجویزی گابریل آلموند، لئونارد بایندر و لوسین پای که نظریه‌پردازان «توسعه و نوسازی» به‌شمار می‌روند، در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به‌خاطر لحاظ کردن بحرانهای دوران‌گذار در مقام طراحی نظریه، پیچیده شده است. این سه اندیشه‌گر با اشاره به بحرانهای هویت ملی، نفوذ، مشروعیت، مشارکت، توزیع و یکپارچگی، گذر توفیق‌آمیز از هر یک از بحرانها را راهگشای توسعه و نوسازی دانسته، در مقابل، ناتوانی جوامع در حال‌گذار درزودن این بحرانهای ساختاری را برای فرآیند توسعه، تنش‌زا، تباهی‌آور و تأخیرزا ارزیابی می‌کنند. (۱۹)

در چارچوب برداشت انتزاعی از این نظریات، بسترها و زمینه‌های بروز منازعات قومی، در جوامع در حال گذاری رخ می‌نماید که هنوز کاملاً به راه‌کارهای توفیق‌آمیز بحرانها دست نیافته‌اند.

د - نظریه پردازیهای دوران فرانوگرایی

از دهه ۱۹۸۰، برخی از پژوهشگران گفتمان جدیدی تحت عنوان « فرانوگرایی » را در مقابل اندیشه نوگرایی درافکندند که از زاویه جدیدی امکان بروز و تشدید ستیزه‌های قومی در دوران جدید را برمی‌رسد.

در تشریح « نوگرایی »، این فرآیند رویکردی فلسفی - تاریخی به‌شمار می‌رود که سعی در ایجاد پیوند بین دو مرجع گاه متضاد و گاه سازگار « عقلانیت و ذهنیت » دارد. در فراگرد نوگرایی حذف تدریجی امر اجتماعی، فرهنگی، سنتی و مذهبی به نفع دنیای شفاف و نافذ دانش فنی، نوید داده می‌شود. (۲۰)

در مقابل، در اندیشه فرانوگرایی بر عقل انسان و حدود تواناییهای آن در دستیابی به حقایق امور و پدیده‌ها تردید وارد شده و ما با تعریف جدیدی از انسان مواجه می‌شویم که بیش از حد بر فردیت خود متکی است و مایل نیست خود را با نظم اجتماعی و جهان سازگار کند. در چنین جوئی، زمینه تعارضات قومی و فرهنگی، وسواس هویت، نژادپرستی و عدم تحمل و تساهل با دیگران، فراهم می‌آید و باز در چنین شرایطی دولت به‌منزله مظهر هویت ملی و ساختارهای سیاسی - اجتماعی از اعتبار می‌افتد و اخلاقیات در دایره‌ای از نسبیتهای گرفتار می‌آید. (۲۱)

« گی روشه » نیز در کتاب « تغییر اجتماعی » با توجه به بحران‌خیزی جامعه فراصنعتی، در این باره چنین می‌نویسد :

« این فرضیه نیز قابل توجه است که به تناسب پیچیدگی و توسعه یافتگی جامعه، به دلیل وجود تناقضات اجتماعی، امکان وحدت نظام اجتماعی کاهش می‌یابد. همچنین می‌توان گفت که هر چه جمعیت یک جامعه آگاه‌تر و باسوادتر باشد، بیشتر به تناقضات ساختی و به فشارهایی که ایجاد می‌کند، حساس‌تر است و این واقعیت توجیه‌گر این امر است که جامعه فراصنعتی دائماً با اعتراضات و آشوبهای اجتماعی روبرو خواهد بود. » (۲۲)

ساده‌سازی گرایش و جهت بحرانهای قومی در جوامع فرانوگرا به دو صورت امکان‌پذیر است: اول؛ در حرکت شتابنده جوامع از سنتی به صنعتی و سپس به فرامدرن تحركات قومی نیز سیر شتابنده رو به صعود دارند.

دوم؛ در حرکت جوامع سنتی به فراصنعتی، مقطع توسعه صنعتی و مدرنیسم منزلگاه افول کشمکشهای قومی است که پس از گذراندن این مرحله، مجدداً شاهد رشد شتابان هویت‌خواهیهای قومی خواهیم بود.

نمودار ۴: افزایش بحرانهای قومی از نظرگاه نظریه‌پردازیهای دوران فرانوگرایی

ح - توسعه و کشمکشهای قومی در ایران

هر یک از نظریات چهارگانه توسعه به نوعی، قابلیت تطبیق و سازواری با اوضاع و احوال ایران دوران معاصر را دارند. در علت‌یابی ستیزه‌های قومی در ایران - جدای از عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر این منازعات - هر یک از دیدگاههای توسعه به مقطعی خاص توجه دارند.

نظریه‌پردازیهای سنتی با تکیه و تأکید بر دوران پهلوی به‌ویژه اقدامات دولت رضا شاه در پایه‌ریزی دولت مدرن و قدرتمند، مسائلی چون: از بین بردن رقبای سیاسی، خلع سلاح قدرتهای مستقل منطقه‌ای و خاتمه بخشیدن به نظام ملوک الطوائفی، سرکوب علایق و تحرکات مرکزگریزانه، سیاست تخت قاپو کردن ایلات و عشایر کشور، توسعه شهرنشینی، برقراری نظام آموزش همگانی و نظام وظیفه عمومی و استقرار ساخت و بافت بوروکراتیک و خلق یک بازار ملی را عامل استحاله اقلیتهای قومی در درون هویت ملی و موجب کاهش منازعات قومی ارزیابی می‌کنند.

در واقع تحرکات گریز از مرکز از ناحیه گروههای قومی - منطقه‌ای در دهه دوم قرن بیستم در مناطق مختلف کشور نظیر گیلان به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی، تبریز به زعامت شیخ محمد خیابانی، در کردستان به وسیله سیمتقو و نیز شیخ خزئل در جنوب، علیرغم تفاوت‌های ماهوی، معلول شکست انقلاب مشروطه در برآورده ساختن دو هدف عمده مشروطه خواهان یعنی "آزادی" و "توسعه" بوده است.

از این میان آزادی به هرج و مرج و توسعه به تشدید فقر و تنگدستی مردم انجامید. در چنین شرایطی رضاخان با طرح برقراری امنیت عمومی و با سرکوب گروههای قومی - منطقه‌ای به کسب قدرت سیاسی پرداخت و در فرآیند استقرار قدرت مطلقه خود، آزادی را به قربانگاه شبه مدرنیسم فرستاد. به باور نظریه پردازان سنتی این شبه مدرنیسم در همه حال و به هر صورت کاهش منازعات قومی را به دنبال داشت. (۲۳)

از دید نظریه‌پردازان جدید بحرانهای قومی در ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مناطقی چون کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان محصول فرآیند مدرنیزاسیون در دوران سلسله پهلوی بوده است. افزایش درآمدهای نفتی، رشد ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای (۲۴) درکنار دیگر جنبه‌های مدرنیزاسیون نظیر گسترش امکانات اطلاعاتی - ارتباطی و مواصلاتی، افزایش میزان کتابخوانی و سطح آگاهیهای عمومی، تحرک اجتماعی و رشد بی‌رویه مصرف‌گرایی خیزش انتظارات و توقعات را دامن زده است.

از این زاویه و بدون در نظر گرفتن دیگر عوامل ذی‌مدخل، روابط قومی در اولین سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران محصول توأمان واقعیت عینی و ذهنی تصور "محرومیت نسبی" در بین گروههای قومی بوده که به‌صورت تنش و منازعه جلوه‌گر شده است. (۲۵)

نظریه پردازیهایی مرحله‌گذار هر سه مقطع عمده از بحرانهای قومی در دوران معاصر، یعنی بعد از انقلاب مشروطه، اواسط دهه ۱۳۲۰ ه.ش (بحران آذربایجان و کردستان) و اولین سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی را متأثر از شرایط گذار در جامعه ایران دانسته‌اند و گذار از ساخت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسته دوران قاجار به فضای نوین مشروطه و رضاشاه و محمدرضاشاه به دهه ۱۳۲۰ و حاکمیت جمهوری اسلامی را از مهمترین عوامل تنش‌زای قومی ارزیابی کرده‌اند.

کمی و کاستیها، لغزشها و ناتوانیهای اقتصادی دولتهای جدید در هر یک از سه دوره در پاسخگویی سریع به این انتظارات نو پیدا شده، شکاف میان واقعیتهای موجود و آمال و آرزوهای گروههای اجتماعی و قومی را تشدید کرد.

در مقطع اول، گذار از ساخت و بافت فئودالی به نیمه فئودالی - نیمه سرمایه‌داری؛ در مقطع دوم، گذار از ساخت نیمه فئودالی - نیمه سرمایه‌داری به نظام سرمایه‌داری وابسته؛ در مقطع سوم، تزلزل در ارکان نظام سرمایه‌داری وابسته و تلاش در جهت ایجاد زیرساختهای مستقل اقتصادی، بعد اقتصادی این دوران گذار را به معرض نمایش می‌گذارد که در پیوند با ابعاد دیگر، از ارتباط مستقیم میان مرحله گذار و بروز بحرانهای قومی خبر می‌دهد.

نظریه‌پردازیهایی دوران فرانوگرایی به نوعی ناظر بر بروز بحرانهای قومی از دهه ۱۹۸۰ می‌باشد. در این دیدگاه؛ قومیت‌مداری، نژادپرستی و عدم تحمل و تساهل، ناشی از تکیه بیش از حد بر فردیت انسانها و هویت گروهی و اجتماعی و نیز بازتاب کاهش نقش دولتهاست که به شکل منازعات قومی تبلور می‌یابد.

از منظر این نظریه‌پردازی، مبارزات گروههای قومی در باسک اسپانیا، کبک کانادا و ایرلندیها در انگلستان نمونه‌های بارزی از این الگو هستند. در خصوص ایران نیز نظریه‌پردازان دوران

فرانگرایی به انتظار بروز ستیزه‌های قومی در آینده نشسته‌اند. همنوایی این دیدگاهها با مواضع و اقدامات خصمانه دشمنان یکپارچگی ملی این مرز و بوم، لزوم اجماع نظر و وحدت عمل میان نخبگان فکری و اجرایی در انجام دادن مطالعات راهبردی و تصویب و اجرای اقدامات بازدارنده در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را ضروری می‌نماید.

یادداشتها

۱- جهت اطلاع بیشتر از تعاریف، ابعاد و اجزای توسعه منابع ذیل معرفی می‌گردد.

Binder, Leonard, Crises and Sequences in Political Development, princeton University press, ۱۹۷۱.

Randall, Vicky & Robin Theobald , Political Change & Underdevelopment, London, Praeger, ۱۹۹۰.

- رزاقی، ابراهیم، الگویی برای توسعه اقتصادی ایران، تهران، نشر توسعه، ۱۳۶۹.

- مایر، جرالدم. و دادلی سیرز، پیشگامان توسعه، علی‌اصغر هدایتی و علی یاسری، تهران، سمت، ۱۳۶۸.

- سریع‌القلم، محمود، توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل، تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۸.

- نراقی، یوسف، توسعه کشورهای توسعه نیافته (مطالعه تحلیلی از جنبه‌های نظری - تاریخی توسعه نیافتگی)، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۰.

- کاردوزو و دیگران، توسعه و توسعه نیافتگی، حائری، حسامیان و اعتماد، ۲ جلد، تهران، پیشبرد، ۱۳۶۶.

- مقصودی، مجتبی، « الگوی توسعه کشورهای تازه صنعتی شرق آسیا»، فصلنامه مصباح، سال چهارم، شماره ۱۵، (پاییز ۱۳۷۴).

۲- سیدامامی، کاووس، «ملی گرایی قومی: در جستجوی درک بیشتر»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهارم، شماره ۱۰ و ۱۱، تابستان و پاییز ۱۳۷۶، ص ۲۵۲.

۳- ارمه، گی، فرهنگ و دموکراسی، مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۶، ص ۷۳.

۴. Burman, Roy " Ethnicity and Ethnic Tensions: Some Theretical Issues And Illustrations" ,Social Action, Vol ۳۸, (oct - Decemer ۱۹۸۸), p. ۳۷۵.

۵- استاونین، رودلفو، «ستیزه‌های قومی و تأثیر آن بر جامعه بین المللی»، سید محمد میر سندسی، مجله سیاست دفاعی، سال پنجم و ششم، شماره ۲۰ و ۲۱ (تابستان و زمستان ۱۳۷۶)، ص ۹.
۶- ازکیا، همان، صص ۳۵ و ۳۶.

۷. Enloe Cynthia H., Ethnic Conflicl And Political Development, U.S.A, University Press of America , ۱۹۸۶ , p Viii.

۸- امیر احمدی، هوشنگ، « در جستجوی مفهوم سیاست‌های قومی»، جامعه سالم، سال پنجم، شماره ۲۱ (تیرماه ۱۳۷۴)، صص ۳۷ و ۴۷.

۹- سید امامی، همان، ص ۲۵۳.

۱۰ - Burman, op. cit, p. ۳۸۲.

۱۱ - Ibid, p. ۶.۳۸۳.

۱۲ - Kumar, Rupesinghe " Forms of Violence And Its Transformation" , In: Kumar Rupesinghe and Marcial Rubio (eds) ,The Culture of Violence, Hong Kong, The United NationaUniversity , ۱۹۹۴ , pp. ۱۴ - ۱۷.

۱۳- رمضان زاده، عبدالله، « روند بحران قومی در ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول (بهار ۱۳۷۷)، ص ۲۲۳.

۱۴- مثلاً بنگرید به: سریع‌القلم، محمود، « تفکیک استراتژی کلان از سیاست روز» (گفتگو)، روزنامه همشهری، سال پنجم، شماره ۱۱۴۵_ (۱۳۷۵/۹/۲۵)، ص ۶.

۱۵- جهت اطلاع ر.ک: مقصودی، ناهمگونی جمعیتی و توسعه ملی در ایران (با تأکید بر ناهمگونی قومی)، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۷۶، ص ۷۹.

۱۶- اکبر، علی، سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی انتشارات الست، ۱۳۷۰، ص ۳۹.

۱۷- مقصودی، همان، ص ۸۲.

۱۸- همان، ص ۸۳.

۱۹- رک: قوام، عبدالعلی، توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۱، ص ۹۲.
- کاظمی، علی اصغر، زنجیره‌تنازعی در سیاست بین‌الملل، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۰، صص ۲۷۹-۲۷۷.

۲۰- کاظمی، روش و بینش در سیاست، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۳۳۳.

۲۱- همان، ص ۳۳۴.

۲۲- روشه، گی، تغییرات اجتماعی، منصور وثوقی، چاپ سوم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲.

۲۳- کاتوزیان، محمد علی (همایون)، اقتصاد سیاسی ایران، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸، صص ۱۵۱-۱۴۵.

۲۴- جهت اطلاع بیشتر از ابعاد و اجزای نابرابریهای منطقه‌ای و نیز تأثیر آن در مسائل ملی بنگرید به:

- شیخی، محمد، "جایگاه برنامه‌ریزی منطقه‌ای در ایران"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوازدهم، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲ (مهر و آبان ۱۳۷۶)، صص ۱۸۹-۱۸۲.

- سلیمی‌فر، مصطفی، "ناهمگونیهای اقتصادی در ایران"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دوازدهم، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲ (مهر و آبان ۱۳۷۶) صص ۱۷۲-۱۸۱.

- Akbor, Zaidi (ed), Regional Imbalances & The National Question in Pakistan, Pakistan, Vanguard Books, ۱۹۹۲.

۲۵- اصطلاح محرومیت نسبی از جمله مفاهیمی است که از حوزه روان‌شناسی اجتماعی به علوم سیاسی وارد شده و کاربرد وسیعی یافته است. در این باره نگاه کنید به:

- ارونسون، الیوت، روان‌شناسی اجتماعی، حسین شکرکن، چاپ دهم، تهران، انتشارات مرشد، ۱۳۷۵، ص ۱۶۵

- حسینی، حسین، "بحرانهای شهری و تئوری محرومیت نسبی"، مجله سیاست دفاعی، سال چهارم، شماره ۱۶-۱۵، (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، ص ۱۷.

- Rupesinghe, op.cit, p.۲۲ - Gruu, Ted Robert, " Psychological Factors in Civil Violence", In: I.K. Feirabend Etal (eds), Theories and Research, NewYork, Prentice - Hall, ۱۹۷۲, p.۳۹.